

به یاد پوردادود

پوردادود استاد من بود. در سال ۱۳۱۸ از آلمان به ایران آمد. گفتند دانشمندی به ایران می آید که زبانهای ایران باستان می داند و اوستا را ترجمه کرده است. من در دانشکده ادبیات تحصیل می کردم و اسم پوردادود را از آثارش می شناختم. در آن ایام زبانهای باستانی در ایران تدریس نمی شد و اطلاع درستی از فرهنگ و ادبیات ایران باستان در میان نبود. ترجمه اوستای پوردادود که در هندوستان در چند جلد طبع شده بود و جلدهای زردکاغذی داشت ندره در بازار ایران پیدا می شد. کمی پیشتر هر تسفلد برای چندتنی مثل بهار و کسروی و مینوی که خواستار شده بودند زبان پهلوی تدریس کرده بود و اینان نیز این آگاهی نو یافته را گاه در آثار خود منعکس می کردند و فرهنگ باستانی ایران مثل سواری که از دور بنازد و یا منظره ای که به تدریج در افق نمودار شود کم کم شکل می گرفت و چشمها را به خود می خواند. اما شوقی که برای شناختن این فرهنگ کهن در برخی دلها راه یافته بود هنوز به سامان نمی رسید، چون این رشته معلم نداشت و از ایرانیان هنوز کسی به آن رو نیاورده بود.

ورود پوردادود این شوق نوحاسته را جان بخشید. پوردادود از دیار علم می آمد. ما چشم به راه داشتیم تا برسد و ما را نیز به گنجی که خود

بدان راه برده بود راهبر شود. ایران باستان برای مادورانی خیال انگیز بود. بعد زمان آن را در چشم ما می آراست و آئینه آرزو می کرد. ابهامش امیدهای ما را نرم درخود می نشاند و عیوب محتمل را پرده می گرفت. بهیاری دانشی محدود و خیالی چیره و آرزویی فراخ، از دورنمای تاریخ خود جهانی پرشکوه و سرافراز ساخته بودیم که در آن هوشتره بارگاه ظلم آشوریان را بهزور باز و فرو می ریخت و کورش درفش پارسی را از نیل تاسیحون می افراشت و سواران اشکانی سر بازان رومی را شکسته و پیریشان رهسپار روم می کردند و آوازه عدل نوشران در گوش عالمی طنین افکن بود و پرویز، غرق در زیور و شکوه شاهانه، باربد و نکیسارا بهصله های گران می نواخت. از تنگی حال در دامن فخر این جهان می آویختیم و از گوشه های تاریخ آن به مدد خود پسندی و برکت نا آگاهی تند می گذشتیم. هر چند کتابهای تاریخ ما از آنچه ساسانیان با اشکانیان کردند و شاپور دوم بامعاندان خود کرد و آنچه بر مانویان و مزدکیان از مخالفان رسید بکلی خالی نبود، اما چشم پوشی حافظه ما را بی یاور نمی گذاشت و چهره آراسته این جهان آبله گون نمی شد.

پورداود سرانجام به ایران رسید و تدریس زبانها و فرهنگ باستانی ایران در دانشگاه تهران به او واگذار شد. روز نخستینی که شروع به تدریس کرد دکتر عیسی صدیق، رئیس دانشکده، برای معرفی اش همراه او به کلاس آمد. در کلاس بیش از حد معمول جمعیت بود. بهار و دکتر شفق و یکی دو تن استادان دیگر نیز برای شنیدن گفتار او حضور یافته بودند. با آغاز کار او دفتر تازه ای در برنامه دانشگاه گشوده می شد.

پوردادود با لباس تیره آراسته و پا کیزه، قامت نسبتاً کوتاه، چهره زیتونی و بینی عقابی، و رفتاری آرام و بطیء درپیش، و دکتر صدیق در پس او وارد کلاس شدند و بعد از معرفی، پوردادود درس خود را آغاز کرد. صدائی پر و خوش طنین داشت و اثر لهجه گیلان در کلامش محسوس بود. کلامش نیز مانند رفتارش آرام و آهسته بود. از این رو گاه که ناگهان سرعت می گرفت و مطلبی را از زبان کتابی به زبان محاوره نقل می کرد بخصوص مطبوع می شد.

پیش از جنگ جهانی اول گروهی برگزیده از ایرانیان وطن دوست و شیفتگان آزادی، مثل میرزا محمدخان آقروینی و کاظم زاده ابرانشهر و سید محمدعلی جمالزاده و ابراهیم پوردادود، از بد حادثه در برلن گرد آمده بودند. بیشتر آنان گذشته از شوری که برای اعتلاء و توانائی ایران داشتند اهل علم و پژوهش بودند. شادروان سیدحسن تقی زاده سمت پیشوائی آنان را داشت و مجله کاوه گویای افکار و آمال آنها بود. پس از شکست آلمان و برافتادن سلسله قاجاریه در ایران، این جمع پراکنده شد و هر یک به راهی رفت. میرزا محمدخان در پاریس مقیم شد و زندگی خود را یکسره وقف تحقیق علمی کرد. کاظم زاده بتدریج در عوالم معنوی و عرفانی فرو رفت و آخر در دهکده ای در سویس گوشه گرفت و به نشر آثار عرفانی و ارشاد پیروان پرداخت. جمالزاده در ژنو اقامت گزید و پس از چندی نویسندگی را از سر گرفت و تا امروز قلم شیرینش فیض بخش مطبوعات است. پوردادود در آلمان ماند و اوقات خود را به پژوهش آثار ایران باستان باستان سپرد و ازین راه با جامعه

زردشتیان هند از باطایافت و مؤرد اقبال و تعجیل آنان نور از مکر فت و برخی آثار خود را بکماک آنان منتشر ساختند، و قلی بدعوت داشتگاه طهران به ایران آمد هیچ تغییری در رشته کارش نشود و زندگانی را سپید نیابد و تحقیق فرهنگ ایران باستان و کوشش در باز نمودن مفاخر ایران تا آخر زندگی غایت مقصود او باقی ماند. ۱۳۰۰ هجری قمری

پورداد بنیان گذار تحصیلات ایران باستان در ایران بود. شوقی که خود داشت در دیگران نیز اثر می کرد. در سالهایی که به تدریس اشتغال داشت علاقه به تحصیل زبانها و ادبیات باستانی ایران را در بسیاری دلها بیدار کرد. کمتر کسی مانند پورداد با موضوع دانش و تحقیق بخود هم رنگ و هم آواز بود. به یاد دارم که یک بار در باره «مهر» ایزد زردشتی، خطابه ای می خواند. مهر ایزدی دلاور و جنگجوست و سواران در میدان نبرد از وی یاری می جویند. قسمتی از سرود مهر در اوستا (مهریشت) سرودی حماسی است. وقتی ازین ایزد سخن می گفت حماسه ایران کهن بود که از لحن پهلوانی و گرم پورداد می تراوید. گوئی دلاوری در صحنه کارزار سخن می گوید. ارزش تازه های دل او بود که از خلال گفتارش به گوش می رسید.

پورداد فریفته تاریخ و آئین ایران باستان بود. از شاهان ایران قدیم به سرافرازی یاد می کرد و به کیش آریایی و کیش زردشت مهر می ورزید. تأسف او بر زوال دولت ساسانیان و غلبه تازیان بر غالب آثارش سایه افکن بود. از همه آنچه بر ایران رفته است تنها آنچه را ایرانی بود می پسندید و خوش می داشت. گیرنده ترین آثار او صفحاتی

است که در مفاخر ایرانیان و یا افسوس بر استیلا ی بیگانگان نوشته است. در چنین آثار، نثر او لطیف‌تر و شوق‌انگیزتر از معمول است و از نمونه‌های برجسته نثر معاصر بشمار می‌رود. هم در این گونه آثار بود که قریحه شاعری او در نثرش آشکار می‌شد.

زمانی که من در دانشکده ادبیات تحصیل می‌کردم، خانه پورداود در کوچه درویش از کوچه‌های فرعی خیابان علائی در شمال بهارستان قرار داشت. وقتی که کار او در دانشکده تمام می‌شد، آرام و سرافراز، پیاده به طرف خانه می‌رفت. با اینکه پرتمکن نبود برخی شیوه‌های اشرافی داشت و زندقش یادآور رسوم آزادگان بود. نسبت به دانشجویان و غالب کسانی که خواستار کتابهای او بودند کریم و گشاده دست بود. درس‌خن او هرگز توجه به امور مادی و کم‌ویش حقوق و نظایر آن دیده نمی‌شد. در رفتار، شریف و آرام و مؤدب بود و شرمی باطنی او را از تندید و پرخاش بازمی‌داشت. با آنکه جامعه زردستی او را بسیار محترم می‌داشت و خود را مدیون وی می‌شمرد، حتی برای امور مفید نیز از توسل به آنان شانه می‌زد. زبانش به تقاضا نمی‌گشت. نادر به دیدن کسی می‌رفت و غالباً در خانه می‌نشست. اما در خانه‌اش از همکاران و خویشان و دانشجویان به خوشرویی پذیرایی می‌کرد. هرگز جز تدریس شغلی نپذیرفت. طبعی خرسند داشت و از زیاده‌جویی بدور بود. مرگ سایه‌یی خطاپوش دارد. وقتی کسی از دوستان ما دنیا را ترك می‌گوید، نقضهای او در سایه مرگ از نظرها ناپدید می‌شود و هنرهایش بزرگ جلوه می‌کند. اگر کاهل و بدانیش بوده است، در

آنچه پس از مرگش می نویسیم کوشا و بزرگوار مینماید. من هر وقت این گونه مرانی را می خوانم ، هر چند کرم نویسنده را تحسین می کنم ، در دل می گویم کاش آنها را به شعر می نوشتند تا هر جی بر گوینده نباشد. خود پرهیز دارم که مبالغه کنم یا نادرست بگویم و همین احتیاط مرا نگران می کند مبادا اگر چیزی بنویسم پرسرد جلوه کند و به کفران دوستی تعبیر شود.

اما در مورد پورداد چنین نگرانی ندارم. پورداد در تاریخ فرهنگی ایران مقامی ارجمند دارد. بادر گذشت او یکی از چهره های تابنده فرهنگ ما ، یکی از نثر نویسان خوب معاصر و یکی از مردان شریف جامعه ایرانی در خاک رفت. مهمترین خدمت علمی پورداد ترجمه اوستا به فارسی در شش جلد است. این اثر به گمان من یکی از مهمترین آثار است که از آغاز مشروطیت تا کنون به فارسی انتشار یافته ، و هر چند می توان در طی هفتاد سال اخیر چند اثر را نام برد که از حیث اصالت تحقیق بر آن برتری دارد ، من کمتر کتابی را در دوران معاصر می شناسم که از حیث اهمیت موضوع برای ایران ، و از حیث کشودن افق تازه ای از تحقیقات علمی در کشور ما ، و معلوم داشتن یکی از مهمترین اسناد تاریخ و ملیت و مذهب ایران ، به اندازه اوستای پورداد درخور توجه باشد.

نخستین نکته ای که در باره این ترجمه باید گفت اینست که ترجمه ای دقیق و قابل اعتماد است. ترجمه اوستا که پراز مبهمات و دشواریهاست کار آسانی نیست. پورداد به پای شوق درین کار رفت و بیشتر

عمر خود را بر سر آن گذاشت. اما اوستای پورداد تنها ترجمه اوستا نیست. گنجینه گرانبهای از اطلاعات کونا کون در باره فرهنگ و داستانها و اساطیر و مذاهب و تاریخ ایران باستان است که پورداد با مراجعه به همه کتب اساسی درین رشته تا زمان تألیف فراهم کرده است. این مجلدات از هنگام انتشار تاکنون مأخذ اساسی و بلکه مأخذ یگانه برای اطلاع از اوستا و آئین زردشتی و اساطیر باستان در ایران بوده است. خدمت عمده دیگر پورداد ایجاد توجه خاص به تحصیل زبانها و ادبیات و آئین ایران باستان و نشان دادن مهر این رشته در بسیاری از جوانان و دانشجویان بود.

رمز حیات علمی پورداد وطن دوستی و ایران پرستی او بود. آنجا که پای ایران باستان و مفاخر آن در میان بود گاه گاه کار او از شوق به شیفتگی، کلام او را رنگی حاد می بخشید و احیاناً اثری از مبالغه در اثر وی پدید می آورد.

اقوامی را که بر ایران تاخته و بر آن دست انداخته بودند حقیر می شمرد و بی مایه و فرهنگ میدانست. یادگارهای آنان را نیز خوش نمیداشت و وطنش غالباً متوجه خصوصیات این اقوام و آثار آنها بود. اما نجات فکری او و انصافی که از آزادی می زاید، بی آنکه اثر او را از چاشنی شوق محروم کند، عموماً او را در راه میانهای که با پیر و هوش علمی ناسازگار نبود نگاه می داشت و از اختراع تاریخ بازمی داشت. گذشته از خدمات علمی و تألیفات گرانبها که پورداد را برای جامعه ایران عزیز می کرد، برخی خصوصیات اخلاقی او محبت او را در دلها می نشاند. یکی سادگی و بی آلایشی او بود. رفتار و گفتارش

صافی و بی‌ریا و آزادوار بود و آنچه می‌گفت و می‌کرد و می‌نوشت حاکی از اعتقاد او بود. اهل «صنعت» و «تدبیر» نبود. از زیر کیهاو حیلی که معمول اصحاب حرص و ریاست بکلی خالی بود. در دوستی قدمی استوار داشت و هر چند حجبی که در سرش او بود غالباً مانع ابراز عواطف او می‌شد در تشویق دانشجویان و ستایش استعداد یا کوشش آنان هیچ کوتاهی نداشت. دوستان او، از دانشجویان و همکاران، که قلباً به او احترام می‌گذاشتند فراوان بودند.

خصوصیت دیگر او طیبت او بود که محضر او را شیرین و مفرح می‌کرد. در میان کلام آرام و موقر او ناگهان طبعی برقی می‌زد و چهره‌ها را می‌کشود. بذله و مزاحش با آنکه عموماً انتقادی بود تلخی نداشت. سالها پیش یک‌بار من و چند تنی به این فکر افتادیم که مجمعی از دوستان موافق برقرار کنیم که در آن به‌جای غیبت چند ساعتی را به گفتگوی علمی بگذرانیم. وقتی قصد خود را بآورداد در میان گذاشتم به مزاح گفت چنین دوره‌ای چه فایده دارد. دوره اگر حسنی دارد همان غیبت است! چطور می‌شود انسان این عجایب خلقت را بشناسد و راه غیبت را بر خود بیند.

یورداد نسبت به دختران دانشجویان لایق توجه و احترام خاص داشت. از دیدن دختران تیزهوش و سلخندان و شایسته شکفته می‌شد. شاید آنچه بخصوص او را شاد می‌کرد تفاوتی بود که میان وضع این زنان و زنان چادریسز و گریانی که سابقاً در روضه و تعزیه دیده بود و وضع آنان را معاینه عزت انسانی می‌شمرد مشاهده می‌کرد. در

وجود دختران کوشا و برومند دستاویز ایران را از دوره های افول و افتادگی مجسم می دید.

در سالهای اخیر بعثت دوریسم از ایران کمتر از آنچه دلم میخواست بدیدن پورداد موفوق می شدم. آخرین بار که او را دیدم شش ماهی پیش از درگذشت بود. در حیاط کوچک خانۀ او در خیابان آبان نشسته بودیم. آقای گنجی از دوستان صدیق و جوان پورداد نیز حضور داشت و امیدوار بودیم دکتر فرموشی دوست و همکار باوقای پورداد که مورد محبت خاص او بود نیز برسد. پورداد با آنکه سن هشتاد سالگی را تازه پیش بشت گذاشته بود سالم و خوش بنیه به نظر می رسید. موی سرش هم سفیدی گرانیده بود و کمی از دردیابله داشت. سالها بود که موادی برای کتابی در باره «سوشیانت» موعود زردشتیان فراهم می کرد. پرسیدم به کجا کشیده است؟ گفت بسیار به کندی پیش می رود. اصلاً این روزها کمتر پیش می رود. نمی دانم چرا حس کردم امیدی به اتمام آن ندارد. به خانۀ که بر می گشتم همه در اندیشه او بودیم. وقتی به خانۀ رسیدیم بر اختیار دستم بطرف جلد اول پشتها که در اوایل ورود خود به ایران به من لطف کرده بود رفت. صفحه عنوان را باز کردم. خط خوانا و مبتدی وار پورداد را دیدم که نوشته است «به دانشجو ما حستان الله بار شاطر هدیه نمود» بار شاطر را به یاد آوردم. منتظر ورود او بودیم.

درباره پوردادود

ابراهیم پوردادود، استاد بزرگوار ما که ایران‌شناسی بلندپایه و ایران‌دوستی گرانمایه و در رشته زبانها و فرهنگ پیش‌اسلامی ایران میان همعصران هموطن خود یگانه و حقاً پایه‌گذار این رشته پرمایه در زبان فارسی و میان ایرانیان بود، پس از هشتاد و چهار سال زنده‌گانی بارور و آزادوار در گذشت. از من که آرام او غمی سخت و سوگی گران بردوستدانش روی آورد. بی‌گزان بنیانی که سراپا ایران خواهی بود فرو ریخت. کانونی که شراره و شور ایران‌گیری می‌افروخت فرورد...

سی‌سال پیش که دوره ابتدائی مدرسه زردشتیان تهران را به پایان می‌بردم، مجموعه اشعار پوردادود به نام «پوران‌دخت‌نامه» و جلد اول بیست مقاله قزوینی را، که پوردادود در بمبئی چاپ کرده بود، انجمن زردشتیان به عنوان جایزه تحصیل به من داد. نیت آنها در دادن جایزه این بود که شاگردان مدارس خود را با فرهنگ مزدیسنائی و ایران باستان آشنا سازند. من از همین راه با آثار قلمی ابراهیم پوردادود آشنایی یافتم. گاه به گاه شعرهای وطنی او را می‌خواندم و قسمتهایی از آن هنوز در خاطر مانده است، مانند این بیت که شور وطن پرستی از آن جوش می‌زند:

اگر بررسی ز کیش پوردادود جوان یارسی ایران پرستد

پوردادود در سالهای پس از جنگ دوم جهانی، انجمن ایرانشناسی را بنیاد گذارد و در مدرسه فیروز بهرام کلاسهایی برای تدریس زبانها و فرهنگ باستانی ایران به وجود آورد و خود نیز آنجا اضافه می کرد. چون دانش آموز سالهای ادبی دبیرستان بودم به سخنرانیهای او می رفتم و سعادت می نصیب شد که با او آشنایی نزدیک پیدا کردم.

آشناسدن با پوردادود بسیار ساده بود. او همه را آسان به خاندانش می پذیرفت و مهر بانی می کرد. چون کلامش آکنده به طنز و شوخی هم بود همصحبتی اش دلنشین بود. غالباً از گذشته خود و دوستیهای دبیرینه اش با تقی زاده و محمد قزوینی و جمال زاده و خاطراتی که از دوران تحصیل بیروت داشت سخن می گفت. داستانهای زیاد و شیرین از دوستان و معاشران قدیم خود و دانشمندان آلمان و فرانسه به یاد می آورد. موقعی که گذشته ایران و ویرانه های تاریخی آن، موضوع سخن او قرار می گرفت طنین کلام و نحوه بیانش تغییر می کرد. برافروخته و شادمان می شد. غرور می یافت. *گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

چهره و صدایش گواه سادگی *تتمیر و صفای* باطن او بود. در طنزش نکته های خاص خفته بود، هم نیش بود و هم نوش. درشتی و نرمی را با هم جمع داشت. در نشست و برخاست گاهی تند می شد اما در نوشتن همواره قلمی طغیانگر داشت. چندان که قسمتی از آثار سالهای او آخر عمرش، در چشم بسیاری از اهل تحقیق ناشی از احساسات افراطی دانسته می شد.

من ساعتهای بسیار و درازی با او گذراندم. دوسفر همراه او بودم.

یکه بنا بر ادراکات و ۱۳۳۳ به سیستان رفتیم، چه مشتاق آن بود که دریاچه هامون و کودزره و کوه خواججه و آن نوار قاریخی آن بهمنه را که با نام رستم و کشتاسب همراهِ است و در کیش نزد یمنانی رسول بیان می‌باید آن سرزمین بستگی دارد زیادت کند، با اینکه در آن ایام دریاها بسیار بدو ظاهر بود و وسیله رفت و آمد آریان فراهم نمی‌شد از جهت رو لطف دوستان کرامانی خود آمدد خواست و آن راه دور و دکان دریا بسپرد و شادمانه بازگشت. بهار دینگری که با او بودم سفر مسکوا بود. به آن شهر رفتیم تا در کنج کوه خاورشناسان که استاد میتوی و دکتر یار شاطو هم بودند شرکت کنیم. ازاظهر این در کتیر محمد معین دوست عزیز از دست رفته نیز همراه بود. بولتیم حوم پورداود به او عنایه بسیار داشت. با او را جانشین لایق و بحق خود ملی داشت. اما دست قهار از روزگار نخواست که آن روزی او بر آورده شود. معین در خیانت پورداود از کار بی‌کنار افتاد و استاد ما ازین مصیبت رنجور و آزرده شد و بسیار غم خورد. باقیه آن شب مدت یک سال هم با پورداود به چای هر روز نامه شیر گرم بودم و هفته ای شد چهار بار با او می‌دیدم. آن کار برای من امایه سرافرازی و دانش اندوزی بود از این که افتخار و تخصص سهتی در کار او داشتم. در این نکته‌های لغوی بسیار از محضر من فریاد گرفتیم و از روشن و محو حلقه تحقیق او کار آموختیم و همیشه از او یاد آنکه بنا بر این نشست و خواستها مکرر اخلاقی و طبع کانی و آزادگی افکار و شوق و هیجان پرستی او را می‌تواند دریا قدم.

یعنی آنچه نوشته‌ام کزاف و خیال و حماسه نیست.

۱۳۳۳ ساله عطار ترندگی پورداود را چنداگاه که در یاقوت این یادداشت

می بینید. آنچه بطور اختصار در باب تطور حال و وقایع روزگار او توان گفت درین چند جمله خلاصه می شود که از آغاز عمر دوستدار راستین و خواستار دانش بود. نخست به فرا گرفتن علم طب پرداخت. در رشت و تهران ایامی را به این خیال و شوق گذرانید. پس از چندی به بیروت رفت که از پزشکی نوین بهره برد. اما روزگار در اندیشه و قصد او رخنه کرد و او را به پاریس کشانید. آنجا از پزشکی دست کشید و به تحصیل علم حقوق پرداخت. در این گیر و دار، سید حسن تقی زاده که زعمیر ایرانیان دور از وطن و مقیم آلمان بود ایرانیان پر شور و دلسوزی را که در اکناف شهرهای فرنگستان پراکنده بودند دعوت کرد تا در بران جمع شوند و برای مبارزه با روس و انگلیس و نجات آزادی ایران مجاهدت نمایند. پورداود هم یکی از کسانی است که به بران سفر کرد. پس با دوستان، و به هم‌آوازی آنان، قدم و قلم خود را موقوف و مصروف این خدمت کرد و به سفرهایی بدین مقصود سیاسی پرداخت.

سفر آلمان و همنشینی با تقی زاده و میرزا محمدخان قزوینی و آشنایی با خاورشناسان نامور آلمانی که در کانون ایرانیان و مجمع نویسندگان کاوه آمد و شد داشتند پورداود را به راهی دیگر در انداخت. او به تحصیل و تحقیق در رشته‌ای پرداخت که تا پایان زندگی مایه دلخوشی استاد نازنین ما بود. به هر حال آنچه از شکستها و پیروزیها بر او روی آورد سرانجامش جوهر نیک روزی او و مایه سرافرازی ایرانیان شد. چه، توانست ترجمه‌ای از اوستا، دفتر کهن کیش زردشتی را در زبان فارسی به آفرینندگان آن پیشکش کند و نوشته‌هایی در زمینه شناسایی ملت ایران بازگذارد که سالیان دراز در زبان ما

مرجع و منبع فیض خواهد بود. او هر چه گفت و نوشت در باب فرهنگ و زبان و تاریخ ایران باستان است که بدان پای بندی و دلبستگی بی شائبه داشت. یکی از برجستگیهای زندگی او همین است که از راه و مرز معرفت خود پای بیرون نگذارد.

پورداود دوران حیات علمی را به تحقیق و تجسس گذراند. حتی المقدور از مشارکت در مجامع و مجالس خودداری می کرد. اما هر چند یک بار در محفلی یا انجمنی سخنرانی می کرد. گاهی هم با خبر نگاران مجلات و جراید به مصاحبه می نشست. این دو کار را رسالتی می دانست که در راه شناساندن فرهنگ ایران باستان بر عهده او گذاشته شده بود.

پورداود در تحقیقات علمی خود روش دانشمندان آلمانی را به کار می بست. مخصوصاً از حیث نشان دادن مراجع متعدد و حاشیه های زیاد کاملاً تحت تأثیر آنان بود. در فارسی نویسی میانه رو بود. اگر چه از استعمال لغات عربی دوری می جست از لغت سازی لوس پرهیز داشت. نشرش نمکی مخصوص به خود داشت. شاید برای عده ای سنگین و دور از اسلوب می نمود.

پورداود با اشتیاقی تمام انجمن ایران شناسی را بنیاد گذارد و سالی چند که دوستان و همکاران شوق و نیرو داشتند مجالس درس برقرار شد و کتبی منتشر گردید که همه آنها سودمند و با ارزش است. این همه بر اثر نیت پاک پورداود بود.^۱

۱- از جمله فرهنگ ایران باستان، هرزنامه، فرهنگ کیلکی (منوچهر ستوده) مانی و دین او از تقی زاده، جشن سده، سه جزوه نشریه ایران شناسی.

آثار و تحقیقات اساسی و مهم پورداد را در سه قسمت باید خلاصه کرد: یکی ترجمه اوستاست که در نه مجلد به نامهای گاتها، یشتها، خرده اوستا، یسنا، یادداشتهای گائاهها، و سپرد نشر شده است. دیگر برسیها و پژوهشهایی است که درباره کلمات و تعابیر و اصطلاحات و اعلام اوستا مبتنی بر آثار باستان شناسی و متون تاریخی و کتب خارجی مدون ساخته و در آغاز و انجام گزارشهای اوستا به چاپ رسیده است و گواه وسعت اطلاعات و نشان دهنده طریقه او در تحقیقات باستانی است. سه دیگر مقالاتی است که درباره گیاهان و جانوران و جنگ افزارها و سابقه استعمال و رواج آنها در ایران باستان و کلمات ساختگی فرهنگستان یا مقدمه هایی که بر کتب دیگران مربوط به تحقیقات ایرانی نوشت و در سه کتاب «فرهنگ ایران باستان» و «هرمز دنامد» و «آناهیتا» انتشار داد.

پورداد استادی بود که با صداقت و دلسوزی و علاقه واقعی در دانشگاه تدریس کرد و شاگردان بسیاری پرورد که دکتر محمد معین نمونه کامل مکتب او بود. نیز در فرهنگستان و شورای فرهنگی سلطنتی عضویت داشت و در مجامع علمی نماینده گی ایران یافته بود. خدایش در پناه آمرزش خویش شادروان نگاه دارد.

۱- برای تفصیل سرگذشت او به «یادنامه پورداد»، گردآوری دکتر محمد معین (تهران، ۱۳۲۵)، مقاله مرتضی گرجی در دیباجة کتاب «آناهیتا» (تهران، ۱۳۴۳) و مقدمه پوراندخت نامه «(بمبئی، ۱۳۰۶) و چگونه نویسنده یا شاعر شدید؟» (در کتاب «آناهیتا») که خود نوشته است مراجعه شود.

صالح‌شمار زندگی پوردادود

تولد در رشت	۲۸ ج ۱۳۰۳، ۱۳۰۴ ق.
آمدن به تهران برای تحصیل طب	۱۳۳۳
حرکت به بیروت؛ برای تحصیل زبان و ادبیات فرانسه و آغاز دوستی با جمال‌زاده	۱۳۲۶
حرکت به پاریس برای تحصیل حقوق و آغاز دوستی با محمد قزوینی	۱۳۲۸
انتشار روزنامه «ایران‌شهر» در پاریس (که بجز مجله ایران‌شهر چاپ برلین به‌توسط کاظم زاده است)	۱۳۳۲
حرکت به برلین به‌دعوت سیدحسین تقی‌زاده	۱۳۳۲
حرکت به بغداد و نشر روزنامه «رستخیز» در بغداد و کرمانشاه	۱۳۳۳
حرکت به تهران و اقامت در تهران	۱۳۰۳ شمسی
حرکت به هند	۱۳۰۴
حرکت به اروپا و اقامت در آلمان	۱۳۰۷
حرکت به هند به‌دعوت تاگور برای تدریس در دانشگاه «شانتی نیکیتی‌تان»	۱۳۱۱
حرکت به آلمان و اقامت در آنجا	۱۳۱۳
حرکت به ایران و استادی دانشگاه تهران (در دانشکده حقوق برای تدریس حقوق در ایران باستان و در دانشکده ادبیات برای تدریس تمدن و زبان ایران باستان و تفسیر اوستا) عضویت در فرهنگستان ایران	۱۳۱۸
دیدار رسمی از هند در جزء هیأت فرهنگی ایران	۱۳۲۲
تشکیل انجمن ایران‌شناسی و آموزشگاه آن	۱۳۲۳
جشن دانشگاهی به‌مناسبت شصت‌سالگی و انتشار یادنامه پوردادود (دو جلد، یکی فارسی یکی خارجی) به‌اهتمام محمد معین	۱۳۲۴

محمد معین

کتابخانه آریانا

در کتابخانه آریانا، در روز دوشنبه ۱۳۳۹، در شهر تهران، در خیابان ...
 شماره ۱۳۳۹، در شهر تهران، در خیابان ...
 (۱۳۳۹، شماره ۱۳۳۹، در شهر تهران، در خیابان ...)

۱۳۳۹، شماره ۱۳۳۹، در شهر تهران، در خیابان ...
 در شهر تهران، در خیابان ...
 (۱۳۳۹، شماره ۱۳۳۹، در شهر تهران، در خیابان ...)

۱۳۴۱، شماره ۱۳۴۱، در شهر تهران، در خیابان ...
 در شهر تهران، در خیابان ...
 (۱۳۴۱، شماره ۱۳۴۱، در شهر تهران، در خیابان ...)

۱۳۴۲، شماره ۱۳۴۲، در شهر تهران، در خیابان ...
 در شهر تهران، در خیابان ...
 (۱۳۴۲، شماره ۱۳۴۲، در شهر تهران، در خیابان ...)

۱۳۴۴، شماره ۱۳۴۴، در شهر تهران، در خیابان ...
 در شهر تهران، در خیابان ...
 (۱۳۴۴، شماره ۱۳۴۴، در شهر تهران، در خیابان ...)

۱۳۴۷، شماره ۱۳۴۷، در شهر تهران، در خیابان ...
 در شهر تهران، در خیابان ...
 (۱۳۴۷، شماره ۱۳۴۷، در شهر تهران، در خیابان ...)

۱۳۴۸، شماره ۱۳۴۸، در شهر تهران، در خیابان ...
 در شهر تهران، در خیابان ...
 (۱۳۴۸، شماره ۱۳۴۸، در شهر تهران، در خیابان ...)

۱۳۴۹، شماره ۱۳۴۹، در شهر تهران، در خیابان ...
 در شهر تهران، در خیابان ...
 (۱۳۴۹، شماره ۱۳۴۹، در شهر تهران، در خیابان ...)

۱۳۵۰، شماره ۱۳۵۰، در شهر تهران، در خیابان ...
 در شهر تهران، در خیابان ...
 (۱۳۵۰، شماره ۱۳۵۰، در شهر تهران، در خیابان ...)

۱۳۵۱، شماره ۱۳۵۱، در شهر تهران، در خیابان ...
 در شهر تهران، در خیابان ...
 (۱۳۵۱، شماره ۱۳۵۱، در شهر تهران، در خیابان ...)

۱۳۵۲، شماره ۱۳۵۲، در شهر تهران، در خیابان ...
 در شهر تهران، در خیابان ...
 (۱۳۵۲، شماره ۱۳۵۲، در شهر تهران، در خیابان ...)

۱۳۵۳، شماره ۱۳۵۳، در شهر تهران، در خیابان ...
 در شهر تهران، در خیابان ...
 (۱۳۵۳، شماره ۱۳۵۳، در شهر تهران، در خیابان ...)



پایان جهان علوم انسانی
 Lectures Delivered by P. Theodor
 Camo Oriental Institute Publication
 Bombay 1932

Müller-Cul. Lectures Delivered by P. D. 1933

فهرست آثار پوردادود

- پنج سرود زردشت با متن اوستایی و با ترجمه گفتارهای
آن به انگلیسی به دستبازی دینشاه ایرانی، بمبئی،
خردادماه ۱۳۰۵ (تجدید طبع دانشگاه تهران، ۱۳۵۴)
- چاپ بمبئی، فروردین ماه ۱۳۱۰
چاپ بمبئی، فروردین ماه ۱۳۱۰. این دو جلد مجدداً
در تهران توسط کتابفروشی طهوری تجدید طبع شد.
- چاپ بمبئی، مهرماه ۱۳۱۰
چاپ بمبئی، بهمن ماه ۱۳۱۲.
بخش دوم به کوشش دکتر بهرام فرحوشی، تهران، فروردین
ماه ۱۳۳۷
- دومین گزارش بخش نخست با متن اوستایی، چاپ بمبئی،
آبانماه ۱۳۲۹
- بخش دوم: به کوشش دکتر بهرام فرحوشی، تهران، مهرماه
۱۳۳۶ (تجدید انتشار توسط دانشگاه تهران، ۱۳۵۳)
- بخشی از اوستا، به کوشش دکتر بهرام فرحوشی، تهران، ۱۳۴۰
- ***
- تاریخچه مهاجرت ایرانیان (پارسیان کنونی) به هند،
چاپ بمبئی، ۱۳۴۴ هجری قمری
- درباره آیین و کارنامه و زبان ایران باستان، چاپ بمبئی،
۱۳۰۵ خورشیدی.
- درباره موعود دینا، چاپ بمبئی، ۱۳۴۶ هجری قمری
دیوان شعر با ترجمه انگلیسی دینشاه ایرانی، چاپ بمبئی،
شهریور ماه ۱۳۰۶ خورشیدی
- گفت و شنود پارسی برای دبیرستان های هند، چاپ بمبئی، اسفندماه ۱۳۱۲.
Lectures Delivered by P. D. The K. R. Cama Oriental Institute Publication No. II,
Bombay 1935.
- Mithra_Cult. Lectures Delivered by P. D. 1933.
- فرهنگ ایران باستان چاپ تهران، مرداد ۱۳۲۶ خورشیدی
- هرمز نامه چاپ تهران، دی ماه ۱۳۳۱ خورشیدی
- پنجاه گفتار پوردادود، به کوشش مرتضی کرجی، تهران
انتشارات امیر کبیر ۱۳۴۳.
- تهران، چاپ ستاد ارتش تهران، ۱۳۴۶
(از شاهنامه) تهران، ۱۳۴۶.
(از شاهنامه) تهران، ۱۳۴۴.
- زین ابرار
فریدون
بمژن و منبژه

گاتها

یشتها (جلد اول)

یشتها (جلد دوم)

خرده اوستا

یسنا (جلد اول)

یسنا (جلد دوم)

گاتها

یادداشت های گاتها

ویسپرد

ایران شاه

خرمشاه

سوشیانس

پوران دخت نامه

گفت و شنود پارسی

Lectures Delivered by P. D. The K. R.

Cama Oriental Institute Publication No. II,

Bombay 1935.

Mithra_Cult. Lectures Delivered by P. D. 1933.

فرهنگ ایران باستان چاپ تهران، مرداد ۱۳۲۶ خورشیدی

چاپ تهران، دی ماه ۱۳۳۱ خورشیدی

پنجاه گفتار پوردادود، به کوشش مرتضی کرجی، تهران

انتشارات امیر کبیر ۱۳۴۳.

تهران، چاپ ستاد ارتش تهران، ۱۳۴۶

(از شاهنامه) تهران، ۱۳۴۶.

(از شاهنامه) تهران، ۱۳۴۴.

زین ابرار

فریدون

بمژن و منبژه